

# ممانعت از رشد، جلوه‌ایی از خشونت روانی

Photo: jessmine/Bigstock.com

ماهرخ غلام‌حسین‌پور

خشونت الزاما به معنای کتک زدن، کبود کردن صورت یا به جای گذاشتن اثرات فیزیکی ضربه روی بدن نیست، بلکه گاهی خشونت شبیه حرکت مورچه سیاه، بر روی سنگ سیاه، در شب تاریک و تار است و به سختی می‌شود آن را دید.

یکی از اشکال خشونت روانی، ایجاد موانع پیدا و پنهان و پیچیده در مسیر رشد زنان است، دکتر مهرداد درویش‌پور، جامعه‌شناس و استاد دانشگاه سوئد که چند دهه است در حوزه حقوق زنان تحقیق می‌کند و آثار زیادی در این زمینه نوشته است، در گفتگو با خانه امن در این مورد توضیح می‌دهد:

## به نظر شما ممانعت از رشد و ترقی زنان را می‌شود نوعی خشونت خانگی به حساب آورد؟

فیمینیست‌های رادیکال ایجاد مانع برای رشد موقعیت اجتماعی و شغلی و تحصیلی را به عنوان بخشی از مکانیزم‌های اعمال قدرت مردسالاری و نوعی خشونت علیه زنان تعریف می‌کنند. جان کلام‌شان هم این است که خشونت نوعی اعمال زور در اشکال گوناگون، همچون ابزاری برای اعمال سلطه و تحکیم قدرت است برای وادار کردن دیگری به انجام عملی خلاف خواست خویش. در این نگاه هر نوع ایجاد مانع برای رشد اجتماعی یا شغلی زنان همچون بخشی از مکانیزم اعمال سلطه و تحکیم قدرت مردان علیه زنان در خانواده، نوعی خشونت تلقی می‌شود.

## ممکن است ایجاد مانع برای رشد را بخشی از مکانیزم‌های نظام پدرسالارانه بدانیم؟

بی‌شک. اما پرسش اینجا است که هر نوع اعمال قدرت را باید خشونت نامید یا نه. از نظر فیمینیست‌های رادیکال نظام پدرسالاری به‌خودی‌خود، نوعی خشونت علیه زنان است و «ممانعت از رشد دیگری» همچون بخشی از همان مکانیزم‌های پدرسالارانه نه تنها در روابط بین مردان و زنان نابرابری تولید می‌کند، بلکه بخشی از روش‌های حفظ و بازتولید آن نیز است.

## ممانعت از رشد را می‌توان از زمره اعمال زور یا خشونت کلاسیک تلقی کرد؟

اگر منظور از خشونت کلاسیک، خشونت فیزیکی است، الزاما چنین نیست. اما جلوگیری از رشد زنان در فعالیت‌های اجتماعی و تحصیلی یا شغلی را می‌توان نوعی از خشونت روانی تلقی کرد. حتی اگر این فرایند با تهدید یا اعمال زور آشکار ایجاد نشود.

## بدین معنا نابرابری‌ها محصول خشونتند؟ اگر محصول خشونت نیستند پس چطور حاصل می‌شوند؟

خیر؛ به نظر من هر نوع نابرابری اجتماعی یا جنسیتی را نمی‌شود تنها با خشونت تولید یا حفظ کرد. درست است که خشونت عامل حفظ نابرابری اجتماعی و جنسیتی است ولی این نابرابری‌ها می‌تواند محصول تفاوت در «منابع قدرت اقتصادی» یا «منابع ارزشی قدرت» همچون دانش، فرهنگ و باورها نیز باشد.

## اما گاهی ممکن است ممانعت از رشد نه با اعمال خشونت که با رفتار ملاطفت‌آمیز همراه باشد؟

در ساختار پدرسالاری، مکانیزم‌های پیچیده‌ای وجود دارند که برخی از آن‌ها الزاما یا ظاهرا با زور همراه نیستند. این شکل اعمال خشونت کمی پیچیده است و مربوط به نوعی خشونت روانی است. ایجاد ممانعت از رشد زنان الزاما با نوعی خشونت و تهدید فیزیکی همراه نیست اما با هر روشی که انجام شود نوعی اعمال سلطه بر زنان است.

## وادار کردن به تمکین و اطاعت می‌تواند نوعی خشونت باشد؟ وادار کردنی که با اعمال زور همراه نباشد؟

بله دقیقا. گاهی مردان با تحقیر توانایی زنان با جملاتی همچون «من اگر نبودم تو به هیچ جایی نمی‌رسیدی» و در هم شکستن اعتماد به نفس او، دست به اعمال خشونت روانی می‌زنند. گاه نیز با تحت فشار گذاشتن زنان برای ترک شبکه روابط اجتماعی با جملاتی نظیر «برای چه با این افراد رفت‌وآمد می‌کنی» و با وادار کردن فرد به قطع آن، نوع دیگری از خشونت روانی را به نمایش می‌گذارند. بله این مکانیزم پیچیده‌ای است که ظاهرا با زور همراه نیست ولی ضمن در هم شکستن اعتماد به نفس زنان، روابط اجتماعی‌شان را محدود

می‌کند، که می‌تواند مانع اعتلای آن‌ها شود.

**اما فرد قربانی می‌تواند با آگاهی از این روش‌های ناعالانه در برابر اثرات این شکل از خشونت مقاومت و مقابله کند، پس چرا مقاومت نمی‌کند؟**

در روان‌شناسی اجتماعی قضاوت دیگران و بازتاب آن، همچون آینه‌ای برای قضاوت فرد نسبت به خود تلقی می‌شود. هنگامی که به کسی برچسب زده و دائماً به او گفته می‌شود «که» تو کسی نیستی»، این قضاوت می‌تواند تصویری از او برای خود بیافریند که اعتماد به نفسش را در هم بریزد. فرد قربانی ممکن است در ابتدا مقاومت کند و بر ارزش‌ها و هویت خود اصرار ورزد. اما اگر به طور سیستماتیک با این گونه قضاوت‌ها روبرو شود می‌تواند برداشتی از هویت خود بیابد که دیگری برای او تعیین کرده است. به عبارت روشن‌تر شخصیت فرد می‌تواند طوری شکل بگیرد که به او القا می‌شود.

**آیا فقط خشونت روانی و فیزیکی است که بر درهم شکستن هویت و اعتماد به نفس زنان عمیقاً اثر می‌گذارد؟**

الزاماً نه. در کنار خشونت‌های روانی و فیزیکی، خشونت اقتصادی و جنسی نیز می‌توانند استقلال و توانایی زن را در هم شکسته و او را به یک عنصر وابسته و بی‌هویت و بی‌امید یا ضعیف تبدیل کند. پدیده‌های دیگری هم در این زمینه عمل می‌کنند که الزاماً نوعی از خشونت نیستند، بلکه صور دیگری از اعمال قدرتند. یکی از آن‌ها «منابع ارزشی «یا» منابع سمبلیک قدرت «است که در آن قدرت به معنای زور و وادار کردن دیگری به تصمیمی خلاف میل خود نیست، بلکه قدرت به معنای نوعی ایجاد پذیرش است. به معنای نوعی ایجاد مشروعیت برای سلطه دیگری و رابطه نابرابر است.

یکی از عناصری که در ایجاد رابطه نابرابر زنان عمل می‌کند، منابع ارزشی قدرت است. در خانواده سنتی یا خانواده‌هایی با باورهای مذهبی و پدرسالارانه نیرومند، زنان از شان و قدر و منزلتی هم‌سطح مردان برخوردار نیستند. حتی هنگامی هم که وظیفه زنان را انجام کار خانگی یا مراقبت از فرزندان بدانیم، در عمل به نابرابری جنسیتی مشروعیت می‌بخشیم. پیروی از این باورها نوعی از منابع ارزشی قدرت خوانده می‌شود که متأسفانه به فرودستی زنان مشروعیت می‌بخشد.